

حوض خانه‌ای در محله «جنت» که آوازه‌اش در جهان پیچیده است

درنگ در «هزارستان»



معصومه فرمانی کیا - این روزها دنبال ردسایه‌ای از خودمان می‌گردیم در آفتابی که روی سقف ساختمان‌های بلند نشسته است. لایه‌لای بوق و دادوبیداد مسافرش‌ها و آدم‌هایی که برای رسیدن عجله دارند و شتاب دارند، به میانه‌های بازار جنت می‌رسیم که شلوغ و پر هیاهوست، مثل هرروز و همیشه. با دیدن یک نام آشنا پاسست می‌کنیم: «هزارستان». پلکانش آجری و خاص است؛ از همان‌هایی است که خانه‌مادر بزرگ‌های ما را به زیر زمین می‌رساند و فضای دنج و تاریک و شاعرانه‌ای داشت. پله‌هایی که هم دوستداران هنر از آن بالا و پایین رفته‌اند و هم آدم‌های عادی و رهگذر. در قدیمی آن هیچ شباهتی به درهای امروزی ندارد. فضایش از همان اول، توأم با صدای آب و بلبل است. حوض خانه در زیر زمین است. آهسته آهسته پایین می‌رویم. قدم به آخرین پله که می‌گذاریم خنکای دلچسب آب روحمان را می‌نوازد. برای نشستن روی تخت‌هایی که قالیچه‌ای رویشان پهن است، چشم می‌چرخانیم. هر طرف نگاه می‌کنی اشیای عتیقه است و صندوقچه‌های اجدادی و هاون و گوشت‌کوب، سماور زغالی و تار و دف و دوربین‌هایی که اگر زبان به گفتن باز کنند و حرف بزنند، گوش آدم از شنیدن پر نمی‌شود؛ اشیایی که تعداد آن‌ها به بیش از ۲۰۰ قطعه می‌رسد و حالت غرقه‌مانندی به فضا داده است. تعداد این اشیاء فضای زیادی برای نشستن نگذاشته است و محیط، حالت موزه‌ای دارد. هر از گاهی صدای بایی از پله‌های آید و تصویر مردوزنی که آرام پایین می‌آیند، در قاب مجموعه ظاهر می‌شود. رهگذرانی که به «هزارستان» می‌آیند تا لختی از هیاهو به دور باشند و در آرامش حوض خانه بنشینند، چای یا شربت بیدمشکی بنوشند و کمی بزنند.

وی ادامه می‌دهد: «متولد ۱۳۲۶ هستم و ترک زبان. نسبت «لو» ها به شاه اسماعیل صفوی می‌رسد که همراه او برای برقراری امنیت وارد ایران شدند و رفته رفته اینجا با خراسانی‌ها ادغام شده و ماندگار شدند.». قومولو عاشق ایرانگردی و هتل داری است. تجربه سال‌ها کار هتل داری در هتل‌های بزرگ و نام‌آشنای کشور را دارد؛ البته این موضوع به سال‌های قبل از انقلاب باز می‌گردد و بعد از آن سراغ پوشاک و لباس فروشی رفته، اما هیچ کدام از این‌ها نتوانسته راضی اش کند.

می‌گوید: «هتل داری و همراهی با توریست و مسافران خارجی تجربه‌های زیادی به من آموخت و هر چند برخی از آن‌ها به ایرانی جماعت تحقیرآمیز نگاه می‌کردند و این موضوع به خاطر تعریف‌های سوء بود و اینکه آن‌ها شناختی نسبت به ایرانی‌ها نداشتند، اما همراهی و صمیمیت با آن‌ها موجب می‌شد این نگاه و دیدگاه تغییر کند. توریست‌ها و مسافران خارجی که نوع بر خورد و میهمان داری ایرانی را می‌دیدند جذب صمیمت و سادگی آن می‌شدند. وقتی وارد خانه‌های ایرانی می‌شدند با همان مخته‌ای که توی یک خانه کاهگلی پشت آن‌ها گذاشته می‌شد و نان و اشکنه‌ای که هیچ تشریفات و تجملاتی همراهش نبود و عجیب به دل می‌نشست آن‌ها را همراه این فرهنگ و رسوم می‌کرد و تشنه دانستن و تحقیق بیشتر درباره این موضوع.

مسافرانی که وقتی با روح اصیل و فرهنگ ایران آشنا می‌شدند، می‌دیدند بین تصورات آن‌ها و چیزی که هست و حقیقت دارد فاصله زیاد است و عاشق این فرهنگ می‌شدند.

توریست‌ها تصورات گنگ و مبهمی از ما داشتند و هنوز هم دارند. من مدت‌ها روی این موضوع فکر می‌کردم که چه طور می‌شود روح میهمان نوازی و صمیمی ایرانی را بشود به آن‌ها عریان و شفاف نشان داد. به این باور رسیده بودم که آداب و رسوم میهمان داری ابزار قدرتمندی است که می‌شود از آن به عنوان بهترین حربه استفاده کرد و سود برد. تصمیم داشتم شیوه میهمان نوازی ایرانی را کاملاً پیاده کنم به این شکل که از میهمان نپرسیم چه می‌خواهد و خودمان به هر شیوه که دوست داریم، پذیرایی اش کنیم و جرقه‌های پا گرفتن این مجموعه از همان جا شکل گرفت.».

به‌خاطر میهمان نوازی ایرانی

نگاه از اطراف بر نمی‌داریم. اشعار عرفانی و شخصیت‌های شاهنامه که روی دیوار جا خوش کرده‌اند و چشم را برای لحظه‌ای درگیر خود می‌کنند. ایمان داریم پشت این همه حس و حال باید صاحب اهل دلی باشد. یوسف علی قومولو، متولی مجموعه، به موقع می‌رسد و حال و احوال می‌کند؛ سپیدموسست و میانسالی را پشت سر گذاشته، اما نمی‌شود گفت که سالمند است، از بس روح لطیف و هنرمند و جوانی دارد. حرف‌هایش همه به زبان شعر و هنرست. قومولو حرف هم نزنند پیدا است که اهل هنر و ادبیات است و شعر و غزل، همراه و همدم سال‌های زندگی اش بوده است؛ علاوه بر اینکه خودش طبع شعر دارد و اطرافیان او را «افشین» که تخلصش است صدا می‌کنند.

خوش بیان و راحت است؛ شاید بخشی از این نشاط و روحیه به مجموعه‌ای برگردد که از سال ۷۵ متولی آن بوده است و امروز بین جهانگردان به بهترین رستوران ایران شهرت دارد. این را با افتخار تمام ادعا می‌کند و می‌گوید: «اوایل به خاطر نفع مالی به دنبال این کار بودم اما امروز می‌بینم روح من آمیخته شده با این نقاشی‌ها، دیوارها و صدای بلبل است که دمی قطع نشده و روح هر جنبه‌ای را مدهوش خود می‌کند و بدون این‌ها ادامه زندگی برای من ممکن نیست.».



جرقه احوادث حوض خانه

قومولو ادامه می‌دهد: «اینجا پارکینگ مانندی ۳۵۰ متر مربعی بود و من تصمیم گرفتم آن را به یک حوض خانه تبدیل کنم. مدت‌ها روی ویژگی حوض خانه‌ها تحقیق می‌کردم و نتیجه آن‌ها این بود که حوض خانه معمولاً در خانه‌های اعیان و اشراف و بزرگان شهر و جایی جدا از ساختمان اصلی بود؛ مکانی دنج و آرام و راحت که حوض آبی در وسطش جاذبه‌اش را زیاده می‌کرد. با بادی که روی آن حرکت می‌کرد و هوا را خنک و مطبوع نگه می‌داشت. معمولاً جلسه‌های مهم و تصمیم‌های بزرگ آن‌جا گرفته می‌شد.

حوض خانه معماری خاصی داشت. از سال ۷۳ که تصمیم به انجام این کار گرفتم تا سال ۷۵ که مجموعه پا گرفت، به دنبال خانه‌های

هتل داری و همراهی با توریست و مسافران خارجی تجربه‌های زیادی به من آموخت و هر چند برخی از آن‌ها به ایرانی جماعت تحقیرآمیز نگاه می‌کردند و این موضوع به خاطر تعریف‌های سوء بود و اینکه آن‌ها شناختی نسبت به ایرانی‌ها نداشتند، اما همراهی و صمیمیت با آن‌ها موجب می‌شد این نگاه و دیدگاه تغییر کند